



امین حسوری

«آزادی تجارت جنسی» و تسویه حساب با مارکسیسم

یک) هم ارزی ایدئولوژیک مارکسیست ها و اسلامگراها

چندی است در رسانه‌های جریان مسلط تلاش می‌شود با تکرار ترکیب «مارکسیست‌ها و اسلامگراها»، دو دسته‌بندی کاملاً متفاوت سیاسی/اجتماعی در کنار یکدیگر نشانده شوند تا - ظاهراً - در میزان ارتجاع و سطحی‌نگری‌شان هم‌ارز و خویشاوند قلمداد گردند.

موج رشد یافته‌ی اسلام‌هراسی در رسانه‌های مین‌استریم غربی، که پدیده‌ی «بنیاد گرایی اسلامی» را (با تهی کردن پیشینی آن از همه سویه‌های سیاسی و زمینه‌های تاریخی‌اش⁽¹⁾) دستمایه‌ی خود قرار می‌دهد، اینک به قدر کافی اسلامگراها را نزد افکار عمومی بدنام کرده است تا بتوان «مارکسیست‌ها» را هم در بار معنایی منفی اصطلاح «اسلامگراها» سهیم کرد. این فرمول ساده‌ی رسانه‌ای، طبعاً در مخاطبان عام ایرانی که از مشی استبدادی و سرکوبگرانه حکومت ج. ا. زخم‌های بسیاری خورده‌اند، تاثیر بیشتری دارد.

در دوران جنگ سرد که «شبح شوروی» حضور واقعی تهدید آمیزی داشت، ترساندن مردم کشورهای غربی از «کمونیست‌ها» با ارجاع به مفهوم انضمامی «دشمن» و خطر دایمی جنگ اتمی، شیوه‌ای رایج بود. با مرگ آن غول چراغ جادو، امروز که بحران‌های اقتصادی فزاینده و مبارزات مردمی علیه سیاست‌های اقتصادی معطوف به فرادستان، برخی شکاف‌ها و تناقض‌های پنهان سرمایه‌داری را در سطح وسیع‌تری آشکار ساخته‌اند، برای به روز رسانی «کمونیسم هراسی» ترفندهای رسانه‌ای تازه‌ای مورد نیاز است. هنوز پیکره‌ی «سوسیالیسم واقعا موجود» در آرامگاه تاریخی‌اش قرار نگرفته بود که «اسلام سیاسی» به عنوان رقیب تازه‌ای برای ارزش‌های دموکراتیک و دموکراسی‌های غربی نمایانده شد و به موازات آن، دکترین تازه‌ی سیاست خارجی دولت آمریکا برای دوران «پسا جنگ سرد»، با چرخش از «کمونیسم ستیزی» به «مبارزه با تروریسم بین المللی» تدوین گردید و اجرا و پیشبرد جدی آن در دستور کار قرار گرفت. در این سناریوی جدید، «اسلامگراها» نیروهای «شر» هستند که به جای «کمونیست‌ها» نشست‌اند. به همین دلیل در جایی که سرکوب یا خنثی‌سازی موج تازه‌ای از گرایش به سوسیالیسم و کمونیسم ضروری باشد، می‌توان بر هم‌ارزی ذاتی این «نیروهای شرور» تاکید کرد و آنها را در خصلت‌های «منفی» یکدیگر سهیم ساخت.

دو) هم آغوشی دموکراسی و بازار آزاد و احیای مک کارتیسم

مقاله‌ی اخیر مجید محمدی در وبسایت «چراغ آزادی» در باب «تجارت جنسی»⁽²⁾ با همین ترکیب ناسازه‌ی «مارکسیست‌ها و اسلامگراها» آغاز می‌شود. رویه‌ی چپ‌ستیزی متکی بر ژورنالیسم تحریف‌آمیز در نوشته‌های دکتر محمدی⁽³⁾ و مقالات و مصاحبه‌های «چراغ آزادی»⁽⁴⁾ چیز تازه‌ای نیست، و در واقع یکی از درون‌مایه‌های اصلی خروجی‌های مکتوب ایشان است. هیستری آشکار ژورنالیست‌هایی چون مجید محمدی و ژورنالیست‌های نئولیبرال «چراغ آزادی» (عمدتاً وابسته به «سازمان دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌های ایران») نسبت به چپ‌ها و مارکسیست‌ها بی‌اختیار یادآور موج کمونیست‌ستیزی دوره «مک کارتیسم»⁽⁵⁾ است؛ دوره‌ای که پیشبرد سیاست‌هایی مشخص از سوی دولت وقت آمریکا، مستلزم آن بود که چپ‌ها و



کمونیست‌ها در یک پروپاگاندای به شدت تهاجمی (که خود ملازم یک تسویه و پاکسازی اجتماعی بود) از عرصه عمومی حذف گردند.

علاوه بر تحقیر آشکار و حجم انبوه تحریفات که در تولیدات رسانه‌ای طیف یاد شده نسبت به اندیشه‌ی سیاسی چپ و سنت مبارزاتی کمونیست‌ها قابل مشاهده است، چیزی که در این قبیل آثار ژورنالیستی بیش از هر چیز یادآور دوران مک‌کارتیسم است، بخش فونکسیونال آگاهانه یا ناآگاهانه‌ی آنهاست: یعنی خدمات مشخص (رسانه‌ای/ایدئولوژیک) در راستای اهداف و پروژه‌های مشخص سیاسی! (6) و (7)؛ و بدیهی است که همه‌ی اینها در راستای مبارزه با استبداد و تدارک دوره‌ی «گذار به دموکراسی» مشروعیت می‌یابد.

سایت «چراغ آزادی» (بخش فارسی «بنیاد پژوهش‌های اقتصادی اطلس») که به عنوان یکی از منادیان رسانه‌ای نئولیبرالیسم در فضای رسانه‌های فارسی زبان شناخته می‌شود، در معرفی دیدگاه‌های خود به طور روشنی «دموکراسی» و «بازار آزاد» را مقولاتی هم بسته و جدایی‌ناپذیر قلمداد می‌کند؛ از این رو گسترش «قلمرو فرهنگی» بازار آزاد را لازمه‌ی گسترش دموکراسی معرفی می‌کند. به گواهی آنچه که در این وبسایت در معرفی دوستان و حامیان آن (8) ذکر شده، نهادها و موسسات بین‌المللی پشتیبان این سایت نیز از قضا علاقه‌ی وافری به گسترش بازار آزاد (و دموکراسی) در خاورمیانه دارند! با این اوصاف بدیهی است که قدم نخست برای اجرای این «رسالت» فرهنگی/سیاسی، حذف تهاجمی آن رسوبات فرهنگی به جا مانده از سنت‌های اندیشگی و مبارزاتی چپ باشد: یعنی حذف اجتماعی همان‌هایی که «دست‌های آشکار» بازار آزاد را سلاح‌های سرمایه‌داری برای تسخیر همه‌ی قلمروهای اجتماعی و انسانی می‌دانند.

سه دن کیشوت‌ها در ارتش ژورنالیست-کارشناسان نظم نئولیبرالی

بسیاری از ژورنالیست‌های ایرانی‌ای که با این کارناوال تازه‌ی چپ‌ستیزی همراهی می‌کنند، حتما تاریخچه‌ی دوره مک‌کارتیسم (در آمریکا) را می‌شناسند، چون برای کارشناس/ژورنالیست‌هایی با این حجم از انگیزه‌های چپ‌ستیزانه، که بسیاری از آنها ضمناً دفاع تمام‌قد از سیاست خارجی آمریکا را نیز وظیفه‌ی سیاسی «غیر ایدئولوژیک» خود می‌انگارند (9)، تجربیات تاریخی مقابله‌ی نظام مند دولت آمریکا با چپ‌ها و کمونیست‌های داخلی چیزی نیست که از نظر دور بماند. اما بی‌گمان آنها بخش مربوط به سرنوشت سناتور جوزف مک‌کارتی در دوران افول سیاسی‌اش را بسیار سرسری خوانده‌اند: یعنی زمانی که دوره‌ی عروج یا ماموریت سناتور به سر رسیده بود و اشکال سیاست‌های چپ‌ستیزانه دولت آمریکا به ضرورت دینامیزم تحولات اجتماعی و سیاسی تغییر کرده بود.

در دوره‌هایی که حکومت‌های مقتدر چرخش‌های سیاسی/تاکتیکی انجام می‌دهند، معمولاً «دون کیشوت»‌های سیاسی (چهره‌هایی نظیر سناتور مک‌کارتی) نه تنها به سرعت از یاد می‌روند، بلکه حتی بسیاری از سیاست‌های نظام‌مند دولتی که وجهه‌ی ناپاکیزه‌ای در انظار عمومی کسب کرده‌اند، به ابتکارات و انگیزه‌های شخصی آنها (دن کیشوت‌ها) ارجاع داده می‌شود.

از آنجا که چرخش‌های تاریخی ناگزیر ملازم دینامیزم تحولات اجتماعی است، و با در نظر گرفتن این واقعیت که سرمایه‌داری استعداد ویژه‌ای در انطباق سیال خود با شرایط تازه‌ی تاریخی دارد، پس می‌توان انتظار داشت که طنین شکوهمند طبل‌های نئولیبرالیسم ابدی نباشد. در این صورت همونوا شدن با موج چپ‌ستیزی غالب بر جریان نئولیبرالیسم جهانی، دیر یا زود به لحاظ حرفه‌ای به کرانه‌های رسوایی‌آفرین خود خواهد رسید.



اما آیا جایگاه یک کارشناس/ژورنالیست را می‌توان با یک سیاستمدار ارشد مقایسه کرد. قطعاً نه! (در مثل مناقشه نیست! به خصوص اگر به خصلت پیچیده‌ی مکانیزم‌های تداعی واقف باشیم). با این حال باید اذعان کرد حداقل در نیم‌قرن اخیر به میانجی گسترش صنعت ارتباطات و فناوری‌های رسانه‌ای، خطوط کلی سیاست مسلط، منطبق بر همان آموزه‌هایی است که رسانه‌های مین استریم در جهت تثبیت و تقویت هژمونی فرادستان بر جامعه‌ی مدنی ترویج می‌کنند. در واقع فضای ارتباطی مهیا شده در رسانه‌های توده‌ای همان شاهراهی است که بناست مردم از مجرای آن در مورد درستی نظم موجود و بدیل ناپذیری آن متقاعد شوند. در چنین شرایطی، بسیاری از روشنفکران بیش از همیشه در تنگنای این آزمون قرار گرفته‌اند که میان پابندی به حقیقت و عدالت (تعبیر ادوارد سعید از مسئولیت‌های جهانشمول روشنفکران) و ایفای نقش «کارشناس» برای رسانه‌های مین استریم (یا نقش «محقق» برای موسسات «پژوهشی» استراتژیک) یکی را بر گزینند. در عمل بخش قابل توجهی از روشنفکران ایرانی، متأثر از آموزه‌های گفتمان سیاسی/فرهنگی مسلط، ترجیح می‌دهند از طریق ایفای نقش «روشنفکران ارگانیک» نظام سرمایه‌داری جهانی، مقاصد سیاسی خود در رابطه با ایران را تعقیب کنند. به این ترتیب آنها طلایه‌داران فرهنگی آخرین صورت‌بندی‌های گفتمانی سرمایه‌داری در کشورهای مبدا خود هستند.

چهار) آزادی تجارت جنسی به مثابه دفاع از حق انتخاب و آزادی فردی

در مقاله‌ی «لیبرال دمکراسی و بازار تجارت جنسی»، مجید محمدی تلاش می‌کند به خوانندگان نشان دهد که چگونه می‌توان با پابندی به ملزومات «بازار آزاد»، به اشکال بهینه‌ای از «آزادی تجارت جنسی» دست یافت، که با «حفظ حقوق شهروندان در حیطه‌ی تجارت جنسی» سازگار باشد. صورت‌بندی نادرست و تحریف‌آمیزی که دکتر محمدی در مقدمه‌ی مقاله‌اش از نحوه درک مارکسیست‌ها نسبت به مقوله‌ی «تجارت جنسی» عرضه می‌کند چنین است:

"اسلام‌گرایان و مارکسیست‌ها برای انتقاد از لیبرال دمکراسی‌ها فساد اخلاقی و فحشا را در نظام سیاسی لیبرال گسترده و ذاتی معرفی می‌کنند (می‌گویند زن در این نظام‌ها کالاست)".

این صورت‌بندی، نخست با تأکید بر نفی «فساد اخلاقی و فحشا» از سوی هر دو نحله، رویکرد مارکسیستی به پدیده‌ی تجارت جنسی را هم ارز با رویکرد اسلام‌گرایان به این مقوله قرار می‌دهد؛ سپس با تکیه بر این هم‌ارزی فرضی، نقد مارکسیستی بر کالایی شدن بدن زن را با درک رایج اسلامی از مفهوم «کالایی شدن» یکسان قلمداد می‌کند.

مارکسیست‌ها اگر چه از این پدیده‌ی اجتماعی/اقتصادی به عنوان یکی از نشانه‌های بارز کالایی شدن مناسبات انسانی یاد می‌کنند، اما مفهوم کالایی شدن در اقتصاد سیاسی مارکسیستی (بر خلاف درک آقای محمدی) معنایی بسیار عمیق دارد که با کارکردهای ساختاری «منطق سرمایه» همبسته است؛ جایی که قلمرو خودگستری «ارزش» است تا به میانجی نظام بازار اشخاص را بیش و کم به حاملان انسانی و نیروها و مقولات اقتصادی مبدل سازد و روابط میان انسان‌ها را به بازتابی از روابط اقتصادی مسلط فرو بکاهد (10). از این رو مخالفت مارکسیست‌ها اساساً با آن سنخ مناسبات کلانی است که تن‌فروشی و بردگی جنسی را برای بخش قابل توجهی از مردم اجتناب‌ناپذیر می‌سازند (11) و حوزه‌ی اقتصادی پُر سودی به نام «تجارت جنسی» می‌آفریند (همچنان‌که بسیاری از حوزه‌های اقتصادی ضد انسانی دیگر را خلق می‌کنند). مشخصاً



مارکسیست‌ها با «منطق کالایی» حاکم بر جوامع انسانی که به بارزترین شکلی در مناسبات «بازار آزاد» تجلی می‌یابد، مخالفند.

در مقابل، آقای محمدی در یک نسبی‌گرایی نامحدود و با تکیه بر موارد نادر، ولی غیر قابل انکار، تلاش می‌کند تن‌فروشی را به طور عام ذیل مقوله‌ی «حق انتخاب» یا «آزادی‌های فردی» قرار دهد، همچنان‌که با گنجاندن آن ذیل اصلاح «تجارت جنسی» سعی می‌کند به آن جایگاه اجتماعی متعارفی در نظم بازار محور ببخشد:

"افراد با انگیزه‌های مختلف وارد بازار تجارت جنسی می‌شوند. همه‌ی انواع فحشا نه مبتنی هستند بر فقر و فاقه و همه‌ی انواع آن مستلزم استثمار نیستند."

وی در همین راستا می‌افزاید:

"تا وقتی که یک معامله ضرری برای دیگر افراد یا جامعه ایجاد نکند، این معامله باید توسط دولت به رسمیت شناخته شود. سکس مرضی الطرفین (با عدم سوء استفاده از قدرت از سوی یک طرف)، بی خطر (از لحاظ بهداشتی) و تحت چارچوب‌های قانونی نمی‌تواند ضرری برای دیگران ایجاد کند."

در این جملات می‌توان طنین مدعای عام منطق اقتصاد کاپیتالیستی را باز یافت: اینکه فروش نیروی کار در بازار، فرایندی «آزادانه» و متکی بر اختیار و فارغ از اجبار مناسبات بیرونی است. در این منظر هیچ جایی برای دیدن این واقعیت بدیهی نیست که برای بخش عظیم جامعه (که فاقد سرمایه و ابزار تولیدند)، عدم فروش نیروی کار به مثابه‌ی انتخاب مرگ از گرسنگی است. دقیقاً بر مبنای منطق فوق، دولت نباید در معاملات کارگر و کارفرما (فروشنده و خریدار نیروی کار) دخالت کند؛ چرا که این یک معامله «مرضی الطرفین» است (گر چه دولت در مواقع لازم «موظف» است که اعتراضات کارگران را که مصداق سرپیچی از توافقات این «معامله آزادانه» است سرکوب کند). به همین ترتیب نقش دولت در مقوله‌ی تن‌فروشی (یا «تجارت جنسی» به قول مولف) صرفاً نظارت بر جاری بودن این «رضایت دو طرفه» است. آری دولتی که خاستگاه هستی‌شناختی و کار ویژه اش حفظ و بازتولید مناسبات و ساختارهای زیرین سلطه و استثمار باشد، اساساً نمی‌تواند زمینه‌های اقتصادی و بسترهای اجتماعی روی آوردن «داوطلبانه» و «رضایت‌مندانه» به تن‌فروشی را مورد نقادی قرار دهد؛ همچنان‌که نمی‌تواند اقتصاد سیاسی این پدیده فراگیر و شبکه‌های پیچیده تغذیه‌کننده از این حوزه‌ی سود آور و یا جنایت‌های نظام‌مند تامین‌کننده‌ی ملزومات تداوم این چرخه را مورد واکاوی انتقادی قرار دهد. وانگهی در جوامعی که شی‌گشتگی بالای مناسبات اجتماعی، انبوهی از انسان‌های بیگانه از خود و سرگشته را می‌آفریند، تداوم فرآیند انباشت سرمایه مستلزم بازتولید رضایت و مدیریت رضایت‌مندی جمعی است و صنعت سکس (به همه شاخه‌های متعدد آن) یکی از مجراهای مهم دستکاری رضایت در سطح اجتماعی است، که محدودسازی آن می‌تواند دردسرهای جدی بیافریند. بنابراین با این شیوه‌ی استدلال، در واقع آقای محمدی ناخواسته چهره‌ی واقعی لیبرال دموکراسی را از تصویر آرمانی آن تفکیک می‌کند و به مخاطبانش یادآور می‌شود که در لیبرال دموکراسی دست بردن به ریشه‌های معضلات اجتماعی ناممکن است، چرا که خاستگاه این ریشه‌ها در هستی اجتماعی سرمایه‌داری نهفته است که خود تکیه‌گاه بنیادین دولت‌هایی است که ساحت سیاسی لیبرال دموکراسی را نمایندگی می‌کنند.

همچنین طبق بیان مولف مقاله، رویکرد مارکسیستی در حوزه‌ی راهکارها تنها به لزوم ممنوع‌سازی «تجارت جنسی» خلاصه می‌شود. در حالی‌که مارکسیست‌ها ضمن این که از حقوق کارگران جنسی به عنوان قربانیان نظام غیر انسانی حاکم دفاع می‌کنند و بر علیه گسترش فزاینده‌ی تجاری شدن سکس (کالایی شدن



تن) مبارزه می‌کنند، به خوبی واقفند که دوام و بقای سرمایه‌داری مستلزم روند فزاینده‌ی کالایی‌سازی همه چیز و تسخیر همه‌ی حوزه‌های زیست جمعی توسط اقتصاد سرمایه‌دارانه است؛ از این رو مبارزه‌ی آنها در حوزه‌ی امور انضمامی همبسته است با مبارزات آنها علیه «منطق سرمایه» و نظام بر آمده از آن یعنی سرمایه‌داری.

در مقابل این «راهکار جزمی» مارکسیستی، آقای محمدی رویکرد و راهکار لیبرال دموکراسی را چنین خلاصه می‌کند:

«نفس تن‌فروشی ملازمه‌ای با نقض حقوق بشر ندارد اما برخی از امور هستند که در تجارت تن‌فروشی وارد شده‌اند که باید با آنها برخورد کرد. از همین جهت جوامع لیبرال دمکرات برخوردی تهاجمی در متوقف کردن هرزه‌نگاری از کودکان یا سوء استفاده از آنها در بازار تجارت جنسی دارند. همچنین با تجارت بردگان جنسی به شدت برخورد می‌شود.»

اما این واقعیت که آمار جهانی قاچاق زنان و کودکان (به عنوان کارگران و بردگان جنسی)، سکس‌توریسم، پورنوگرافی کودکان و غیره هر ساله به طور سرسام‌آوری افزایش می‌یابد، نشان می‌دهد که لیبرال دموکراسی جز «آزاد سازی» هر چه بیشتر «تجارت جنسی» (پاک کردن صورت مساله)، در عمل قادر نیست راهکار موثری برای مقابله با «برخی امور» و «برخی سوء استفاده‌های» ملازم با «تجارت جنسی» عرضه کند. همچنانکه روبنای سیاسی لیبرال دموکراتیک قادر نیست بر شکاف‌های فزاینده‌ی سرمایه‌داری در حوزه‌های کلانی همانند جنگ‌افروزی و نظامی‌گری، فقر و گرسنگی جهانی و تخریب و نابودی محیط زیست سرپوش بگذارد. و همه‌ی اینها بیانگر آن است که از قضا مارکسیست‌ها در «جزمی‌گری» خود مبنی بر ضرورت مقابله قاطع با این سیستم بر حق‌اند.

پنج) فقر تئوریک در خدمت پروژه‌های هژمونیک

تصویرسازی‌های تحریف‌آمیزی نظیر آنچه که مجید محمدی در مقاله‌ی یاد شده از رویکردهای مارکسیستی عرضه می‌کند، صرفاً بازتاب ساده‌ای از فقر تئوریک مولف در حوزه‌ی شناخت مارکسیسم نیست، بلکه همچنین از محدودیت‌هایی ساختاری بر می‌خیزد که مشخصه‌ی جایگاه‌های رسمی «کارشناسی» و پای‌بندی ناگزیر به پروژه‌های هدفمند هژمونیک است (12).

در عین حال، گسترش این گونه نگاه‌های اکستریم به مقولات اجتماعی (حتی در مقایسه با کشورهای متعارف کاپیتالیستی)، که در دفاع از مناسبات بازار آزاد هیچ مرزی نمی‌شناسند، و تکرار پر بسامد آنها در رسانه‌های فارسی زبان امری کم‌اهمیت یا تصادفی نیست. این امر نشانگر آن است که به رغم خالی بودن دیرپای پهنه‌ی سیاست از حضور موثر نیروهای چپ (همان‌هایی که در کنار اسلام‌گراها در حدود یک سده اخیر کشور را به سمت قهقرا بردند!) (13)، فضای روشنفکری و سیاسی ایرانی پیش از این که هنجارها و نهادمندی‌های لیبرالیسم را تجربه کند، در بند جزمیات نئولیبرالیستی و واکنش‌های هکتیک نمایندگان فکری و سیاسی آن گرفتار آمده است (طیف‌هایی که «بازار آزاد» و چپ‌ستیزی، ضرورت‌های ایدئولوژیک پیوند دهنده‌ی آنهاست).

شاید ما شاهد یک جهش تاریخی می‌بودیم «اگر» نمایندگان سیاسی بورژوازی مدرن ایران قادر می‌بودند «رسالت» تاریخی خودشان را به درستی انجام دهند. اما واقعیت آن است که در جهان امروز دیگر هیچ شکل کلاسیکی از گذار به مدرنیته و دموکراسی برای کشورهای پیرامونی امکان‌پذیر نیست. امروز به میانجی حضور



قاطع امپریالیسم (همان شیخ مرموزی که نفولیرال‌های ایرانی تنها پس از محو تئوریک آن می‌توانند بر واقعیت آن تکیه بزنند) در مناسبات و معادلات جهانی و منطقه‌ای، لیبرالیسم در صحنه‌ی سیاست (برای ما وارثان کشورهای جنوب)، هیچ ترجمان و مازاد بیرونی‌ای جز عروج افسارگسیخته‌گی نفولیرالیستی نخواهد داشت (همان هیولایی که البته با محیط دیکتاتوری هم به خوبی سازگار می‌شود). به واقع ساختار جهانی سلطه، پنجه‌های بی‌شمارش را چنان در هستی اجتماعی و تارو پود سیاسی ما فرو برده است که هیچ تحولی از بالا بدون دخالت‌های هدایت‌گرانه‌ی قدرت‌های معظم ممکن نیست و ظاهراً هیچ تحولی از پایین هم بر کنار از کارشکنی‌ها و دست‌کاری‌های آنان نیست (نگاه کنید به سرنوشت جنبش‌های مردمی در مصر و لیبی و سوریه و بحرین و یمن و کمی دورتر، به انقلاب ۵۷ در ایران). این واقعیت بیش از آنکه ناامید کننده باشد، بر ضرورت پی‌گیری پیکارهای ضد کاپیتالیستی در مقیاسی بین‌المللی دلالت می‌کند؛ یعنی همان چیزی که جوهره‌ی آن در شعار «کارگران جهان متحد شوید!» آمده است!

سخن را کوتاه می‌کنم و خواننده را با مقاله دکتر مجید محمدی تنها می‌گذارم.

آذر ماه 1391

منبع: پراکسیس

پی نوشت:

(1) به دنبال یکی دو قرن مستعمره‌سازی و استثمار مردم در خاورمیانه و شمال آفریقا، و سپس هم‌پیمانی و پشتیبانی دولت‌های امپریالیستی از مرتجع‌ترین دیکتاتورهای اسلامی یا سکولار در این کشورها، بنیادگرایی اسلامی به عنوان «یکی» از انواع واکنش‌های سیاسی به چنین رویه‌ای رشد کرد. رشد بنیادگرایی اسلامی متاخر همچنین بخشا محصول حمایت‌های سازمان‌یافته و برنامه‌های استراتژیک دولت‌های پر نفوذ کاپیتالیستی، در راستای مقابله با خطر رشد نفوذ کمونیسم در مناطقی معین بود. با وقوع هر یک از جنگ‌های متاخر امپریالیستی در مناطق یاد شده که از قضا مهار بنیادگرایی اسلامی یکی از درون‌مایه‌های عمده‌ی آنها بود، روند گرایش به بنیادگرایی اسلامی در این مناطق افزایش یافته است. این بستر تاریخی، فضای مساعدی فراهم کرد برای جایگزینی «شیخ کمونیسم» با «خطر تروریسم بنیادگرایان اسلامی» که ظهور آن در دو دهه‌ی اخیر از قضا مقارن بود با برخاستن موجی از اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی در فضای رسانه‌های مین استریم و نیز محصولات «صنعت فرهنگ».

(2) لیبرال دمکراسی و بازار تجارت جنسی / مجید محمدی

<http://cheraghezadi.org/index.php/archives/4017>

(3) برای آشنایی با رویکرد مجید محمدی نسبت به مقوله‌ی چپ، برای نمونه این مقالات را ببینید:

مطالعات خاورمیانه یا بسط تنفر، بی‌خیالی و پرده‌پوشی / مجید محمدی

<http://news.gooya.com/politics/archives/2012/03/137237.php>

امپریالیسم و ادبیات لجن‌مالی در سنت سیاسی چپ / مجید محمدی

<http://www.sarkhat.com/fa/news/136695031/>

(4) برای آشنایی به رویکرد و بسایت «چراغ آزادی» نسبت به مقوله‌ی چپ، برای نمونه این مقالات را ببینید:

دمکراسی ایرانی و سوسیالیسم ایرانی / موسی غنی نژاد

<http://cheraghezadi.org/index.php/archives/2533>

میلتون فریدمن: آزادی‌خواه واقع‌گرا / رضا انصاری

<http://cheraghezadi.org/index.php/archives/3416>



آیا پس از سوسیالیسم خواهد آمد؟ / ترجمه سیاوش صفوی

<http://cheraqheazadi.org/index.php/archives/3036>

سرمایه داری برای فقرا، سوسیالیسم برای ثروتمندان / توماس سوول

<http://cheraqheazadi.org/index.php/archives/785>

میلتون فریدمن: مبارزه با مواد مخدر کاری سوسیالیستی است / ترجمه حبیب فرحزادی

<http://cheraqheazadi.org/index.php/archives/3485>

(5) برای مرور مختصری درباره‌ی دوره مک‌کارتیسم رجوع کنید به:

<http://en.wikipedia.org/wiki/McCarthyism>

(6) در خصوص نحوه‌ی «گذار به دموکراسی» مجید محمدی از یکسو بر هم‌پیمانی با دولت‌های قدرتمند غربی تأکید اساسی دارد (خواه به لحاظ تکیه بر انگیزه‌های دموکراسی‌خواهانه‌ی آنان و خواه به واسطه‌ی استفاده از تضاد میان ابرقدرت‌ها)؛ و از سوی دیگر هم‌صدا با گفتمان نئولیبرال، بر ضرورت تن دادن کامل به مقتضیات نظام «بازار آزاد» و دور کردن مطلق دولت از هر گونه تعیین‌کنندگی اجتماعی و اقتصادی تأکید دارد. در همین راستا وی در نوشته‌های پرشمارش علاوه بر افشای ماهیت متوهم گفتمان چپ و رمزگشایی از افسانه‌ی مارکسیستی «امپریالیسم»، به طور مستمر تلاش می‌کند، رهیافت بی‌بدیل «بازار آزاد» را با ضرورت هم‌پیمانی با دول قدرتمند خارجی پیوند بزند:

مفهوم منافع ملی در نظام لیبرال دمکرات / مجید محمدی

<http://bamdadkhabar.com/2012/11/19180/>

وی در مقاله‌ای با عنوان «مقتضیات و محدودیت‌های گذار به دموکراسی در ایران» در برشماری «رموز موفقیت» پنج‌گانه‌اش برای خلاصی از استبداد و گذار به دموکراسی، دو رمز از این رمز را در قالب این دو بند صورت‌بندی می‌کند:

- استفاده از تضادهای ابرقدرت‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای برای رهایی از چنگ استبداد (کره جنوبی، با اتکا بر هم‌پیمانی با ایالات متحده به دموکراسی دست یافت)؛

- برگزیدن نظام اقتصاد بازار که قدرت اقتصادی را به بخش خصوصی منتقل می‌کند و این امر به شکل‌گیری طبقات و اقلشاری مستقل از دولت می‌انجامد؛

<http://bamdadkhabar.com/2012/08/11614/>

ایشان در همین راستا در مقاله‌ی دیگری با عنوان «بازیگران دوره گذار به لیبرال دموکراسی» چنین می‌گوید:

" در جهانی که اکثر دولت‌ها به دنبال گسترش فضای حیاتی خود هستند و در ارتباط با دیگر کشورها زنده‌اند، نمی‌توان تاثیر هم‌پیمانان لیبرال دمکرات را برای لیبرال دمکرات‌های ایران نادیده گرفت".

<http://bamdadkhabar.com/2012/08/10853/>

یکی از مبانی هفت‌گانه‌ای که مجید محمدی برای " تنظیم پیش‌نویس قانون اساسی برای یک ایران لیبرال و دمکرات" در نظر گرفتن آن را ضروری می‌داند، عبارت است از " تضمین فعالیت در بازار آزاد و باز در کنار جامعه‌ی مدنی آزاد و باز " :

ملزومات قانون اساسی ایران لیبرال و دمکراتیک / مجید محمدی

<http://bamdadkhabar.com/2012/10/16687/>

(7) در زمینه‌ی اهداف تعریف شده‌ی «چراغ آزادی» در جهت گسترش ملزومات «بازار آزاد» در ایران، مشخصا در این وبسایت - در بخش «درباره ما» - چنین آمده است:

" چراغ آزادی برنامه فارسی بنیاد پژوهش‌های اقتصادی اطللس است. هدف چراغ آزادی ترویج اصول آزادی فردی، بازار آزاد و حکومت قانون در میان فارسی‌زبانان است. "

<http://cheraqheazadi.org/index.php/about>



(8) دوستان چراغ آزادی:

<http://cheragheazadi.org/index.php/friends>

(9) برای مثال، دفاع تمام قد مجید محمدی از سیاست خارجی دولت آمریکا را علاوه بر مقالات یاد شده در پانوش (3)، می توان به عنوان نمونه در مقالات زیر یافت (همانطور که در پانوش (6) آمده است، ایشان این رهیافت خود را در واکنش به رویکرد آنهایی که ذهنیتشان بر مدار «آمریکا ستیزی و توهم توطئه» می‌گردد، در قالب پراگماتیسم سیاسی تئوریزه می‌کند):

ایالات متحده از این پیچ دشوار خواهد گذشت / مجید محمدی

<http://www.bbc.co.uk/blogs/persian/viewpoints/2012/07/post-198.html>

نگاهی دیگر؛ سیاست در جهان غیر دمکراتیک، کسب و کار آلوده به خون / مجید محمدی

<http://goo.gl/mt53x>

همین رویه مشخصاً در دیدگاه‌های ایشان نسبت به مقوله‌ی تحریم‌های اقتصادی علیه ایران نیز نمود می‌یابد:

غذا آری، دارو نه: بهره‌برداری سیاسی از تحریم‌ها / مجید محمدی

<http://goo.gl/CjMxH>

مجید محمدی: " گسترش تحریم‌ها تغییر نگرش مردم به برنامه‌ی هسته‌ای از یک نماد ملی و افتخار آفرین به چارچوب‌های قابل لمس و همچنین تضاد آن با ایجاد یک نوع زندگی مرفه اقتصادی برای مردم را آشکار کرده و افکار عمومی را بر علیه سماجت‌های نظام اسلامی در این جهت، بسیج خواهد کرد ... "

<http://goo.gl/y1A8f>

(10) در مورد ویژگی‌های مناسبات شی‌گشته‌ی اجتماعی تحت سیطره‌ی یک جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب، به نوشته‌ی زیر در وبسایت «نقد اقتصاد سیاسی» رجوع کنید:

سرمایه داری ناب یا ماتریکس / فروغ اسدپور

<http://goo.gl/aXc1c>

(11) برای مثال گزارش زیر در روزنامه «ایندیندنت» به تأثیر سیاست نئولیبرالی خصوصی سازی آموزش عالی در انگلستان (مشخصاً افزایش شدید شهریه ها در دو سال گذشته) بر رشد میزان روی آوردن دانشجویان به تن فروشی یا فروش خدمات جنسی می پردازد:

<http://goo.gl/cKvTn>

(12) در مورد جایگاه پروژه‌های هژمونیک در سرمایه‌داری برای نمونه رجوع کنید به مجموعه مقالات زیر:

روشنفکران و پروژه های هژمونیک؛ با نگاهی به آرای هایک و نئولیبرال‌های ایرانی/ فروغ اسد پور

<http://www.hafteh.de/?p=8928>

(13) نقل به مضمون از بخشی از مصاحبه سعید قاسمی‌نژاد با سایت «توانا»:

<http://goo.gl/BEufq>